**دیدار: حج از منظر ملاصدرا**

**واسعی، هادی**

دکتر هادی واسعی‏ مرحوم صدر المتألهین در«شواهد الربوبیه»-که چکیده حکمت متعالیه‏ اوست-بحثی در باب اسرار تکالیف الهی‏ و اعمال عبادی مطرح می‏کند و می‏کوشد تا رموز این عبادات را با لحنی فلسفی- عرفانی توضیح دهد.این مقاله،از میان‏ اعمال عبادی،مروری دارد بر نظر ایشان‏ درباره رازهای حج،صدر المتألهین در ابتدا به فایده و اسرار طاعات به گونه‏ای کلی که‏ شامل تمام اعمال عبادی می‏شود،می‏پردازد و در اشراق ششم«شواهد الربوبیه»در بحثی‏ با عنوان اسرار عبادت به‏گونه خاص مانند نماز و حج و...با آشنایان سلوک به گفت‏وگو می‏نشیند.این نوشته،در آغاز به بحث او در باب فایده جعل این طاعات به‏گونه کلی- که اختصاص به عمل عبادی خاصی ندارد و شامل تمام اعمال عبادی می‏شود-و آنگاه‏ به«اسرار حج»می‏پردازد.

انسان و جهان‏های سه‏گانه

صدرا در اشراق پنجم«شواهد الربوبیه‏ فی المناهج السلوکیه»1در سخنی به عنوان‏ مقدمه،به این نکته اشاره می‏کند که انسان دارای‏ حقیقت جمعی است؛زیرا با نگاه به موجودات‏ عالم درمی‏یابیم که معادن و نباتات فقط«وجود طبیعی»دارند اما بعضی حیوانات فقط وجود طبیعی دارند و بعضی علاوه‏برآن،از وجود مثالی نیز برخوردارند.این گروه حیواناتی هستند که به حد«نحیل»رسیده باشند و به دلیل‏ برخورداری از این ویژگی،در مقایسه با 2 گروه‏ دیگر،جامع‏ترند؛یعنی هم واجد عالم طبیعت‏اند و هم عالم مثال.

اما ملائکه اگر جسمانی باشند،فقط وجود مثالی دارند و اگر روحانی باشن،فقط وجود عقلی؛پس این موجودات همه دارای یک‏ وجودند و فقط بعضی از حیوانات،2 وجود دارند.

اما انسان هم دارای وجود طبیعی است و هم‏ وجود مثالی و هم وجود عقلی؛یعنی انسان هم‏ مانند عالم،مشتمل بر 3 مرتبه است،با این‏ توضیح که قوه عاقله او به منزله«عقل»عالم‏ و قوای مادون و قوای حیوانیه او نیز به منزله‏ «نفس»عالم و قوای نباتی و معدنی و جمادی‏ او نیز به منزله«طبیعت»عالم است.هریک‏ از این عوالم،آثاری دارند که در انسان ظاهر می‏شود؛پس جامع‏ترین موجودات و مخلوقات، انسان است که هر 3 مرتبه و مرحله را باهم‏ دارد.به همین دلیل گفته می‏شود که انسان‏ دارای«حقیقت جمعی»است؛یعنی جامع بین‏ طبیعت،مثال و عقل است.

تمام این 3 مرحله را انسان با یک نفس واجد است و با اینکه واحد است،این 3 مرتبه را دارد. عالم وجود هم دارای 3 مرتبه است؛مرتبه‏ طبیعت که همین عالم ماده است و مرتبه مثال‏ و مرتبه عقل؛پس مرتبه که انسان واجد آن‏ است،با عالم خارج یکی است.بنابر همین است‏ که انسان را«عالم صغیر»و جهان را«انسان‏ کبیر»نامیده‏اند.

پس هم انسان و هم عالم،دارای 3 مرتبه‏اند. البته موجودات عالم،خود،دارای طبقات فراوانی‏ هستند ولی به‏طورکلی می‏توان تمام این مراتب‏ را در 3 مرتبه جمع کرد که همه آنها در انسان‏ موجود است.

انسان می‏تواند از مرتبه طبیعت به مرتبه مثال‏ راه بیابد.در ابتدا به انسان فقط مرتبه طبیعت‏ داده شد و بعد-با حفظ طبیعت-وارد مرتبه‏ مثال شد و بعد-با حفظ مراتب مادون-به او اجازه ورود به مرتبه عقل داده شد،با این تاکید که اگر وارد مرحله عقلی شوی،یکی از سکانداران‏ عالم قدس و حضرت ربوبی می‏شوی.

رسیدن به مرحله دوم،چندان دشوار نیست‏ ولی رسیدن به مرحله سوم،مشکل است و گفته‏اند که با 2 کار می‏توان به مرحله سوم‏ رسید؛یکی نورانی کردن باطن با«علم»و دوم‏ با تجرد حاصل‏کردن و قطع تعلق از دنیا به‏ وسیله«عمل».با احراز این 2 ویژگی،انسان به‏ درجه‏ای می‏رسد که یکی از سکانداران حضرت‏ الهی می‏شود و با رسیدن به مرحله عقل،2 مرحله‏ پیشین را نیز در خواهد یافت.

میان این 3 مرتبه در انسان،جدایی وجود ندارد بلکه باهم رابطه دارند؛مانند زنجیری که با لرزش‏ یک حقله آن،حلقه‏های دیگر نیز به حرکت‏ درمی‏آیند.این 3 مرتبه در طول یکدیگر قرار دارند،به گونه‏ای که مرتبه بالا می‏تواند تنزل یابد و به مرتبه پایین‏تر برسد و دارنده مرتبه پایین‏ نیز می‏تواند صعود کرده و به مرتبه بالا برسد.در عالم هم آنچه در جهان طبیعت است می‏تواند ترقی کند و به عالم عقل برسد و آنچه در عالم‏ عقل است،می‏تواند تنزل یابد و وارد عالم طبیعت‏ شود.در انسان هم آنچه وارد طبع او شده است، می‏تواند وارد عالم خیال و عالم عقل او شود؛نیز آنچه به مرتبه عقل او وارد شده است،می‏تواند به‏ سرحد عالم مثال و عالم طبع تنزل یابد؛مثلا یک‏ صفت جسمانی و صورت حسی،وقتی وارد مرحله‏ پایین(طبع)می‏شود،پس از طی مراحل کمال، وارد عالم مثال و وارد عالم عقل می‏شود و نیز گاه‏ چیزی که در عالم عقل است،تنزل می‏یابد و به‏ طبع ما می‏رسد؛مانند یک صفت نفسانی یا خلق‏ انسانی که از مرحله عقلی ما تنزل می‏کند و وارد عالم مثال و عالم طبع ما می‏شود و به صورت یک‏ انفعال طبیعی در ما ظهور می‏یابد.

برای نمونه،هیأت نفسانی خاصی مانند ترس‏ یا غضب به صورت علائم در ما ظاهر می‏شود یا برخی خلق‏های خاص نفسانی به صورت اعمال‏ و حرکات در ما ظهور می‏یابند؛مثل«غضب»که‏ به وسیله«سرخی چهره»در ما نمایان می‏شود یا «ترس»که به صورت«زردی و رنگ‏پریدگی» خود را نشان می‏دهد.پس،اول حادثه وارد عاقله‏ ما شده و بعد به صورت تصور جزئی وارد عالم مثال‏ و خیال شده است و بعد به صورت سرخی یا زردی‏ چهره خود را نشان داده و در طبیعت ما آشکار شده یا به صورت اعمال پسندیده یا ناپسند،در ما تبلور یافته است.

در طریق صعود هم‏چنین ترتیبی برقرار است.برای نمونه،کار نیکی مانند صدقه‏دادن به‏ فقیر انجام می‏دهیم و این کار را هر روز تکرار می‏کنیم تا رفته‏رفته با تکرار این صورت حسی‏ و اعمال بدنی(صدقه‏دادن)،ملکه نفسانی جود و سخاوت در ما پدید می‏آید.صعود این صفت‏ جسمانی،ملکه عقلی و نفسانی مربوط به آن،در ما به وجود می‏آید.در افعال ناپسند و رذایل هم‏ به همین‏گونه است؛مثلا دزدی یا رباخواری-یا هر رذیلت دیگر-رفته‏رفته و بر اثر تکرار به صورت ملکه نفسانی درمی‏آید که در شکل بیرونی صفت‏ «بخل»یا«حرص»خود را نشان می‏دهد و ملکه‏ شر می‏شود.بنابراین سیر قوای انسانی در این‏ مراتب یا به سعود است یا به تنزل؛یا اثر طبع‏ در نفس و عقل است یا اثر عقل در نفس و طبع. زمانی که انسان صدای ملکوتی قرآن را می‏شنود، در پوست بدن او اثر می‏گذارد و قلب انسان سالک‏ را به لرزه در می‏آورد و اشک از چشم جاری‏ می‏کند؛چون تفکر در معارف الهی بر بدن و احساس انسان اثر می‏گذارد.پس در مرتبه صعود، انسان از عالم طبع،وارد عالم عقل می‏شود؛مانند صورت‏های علمی که در آغاز،محسوس و جزئی‏ بود و سپس معقول و کلی شد؛یعنی اول مشهود عالم حسی وبصر بود و اکنون مشهود عالم عقلی‏ و بصیرت است.در مرتبه تنزل نیز انسان از عالم‏ عقل به عالم طبع می‏رسد.

بیان حکمت عبادات بر وجه کلی

آنچه تاکنون گفته شد،مقدمه‏ای بود بر بحث‏ اصلی ما که بیان رازهای حج از دیدگاه صدرا باشد.خلاصه سخن اینکه انسان دارای 3 عالم‏ است؛عالم طبع،خیال و عقل.انسان در این عوالم‏ به وسیله کسب کمالات علمی و عملی،وارد عوالم‏ بالاتر می‏شود.همچنین گفته شده که میان این‏ عوالم نیز رابطه وجود دارد.

صدر المتألهین سپس بحث را با این پرسش پی‏ می‏گیرد که«چرا عبادات برای ما جعل شده‏اند؟» و سپس به این نکته اشاره می‏کند که عبادات‏ برحسب ظاهر با طبیعت ما سروکار دارند؛از طریق بدن با ما مرتبط می‏شوند و آثارشان در ما ثبت می‏شود.این آثار سپس وارد عالم مثال‏ ما می‏شود و آنگاه وارد عالم عقل می‏شود و ما را به کمال عقلی می‏رساند.پس فایده عبادت، به خدمت گرفتن شهوت در رکاب عقل است. نتیجه عبادات بسیار مهم است؛چرا که در این‏ صورت ،نه تنها شهوت بلکه تمام قوای حیوانی‏ ما در خدمت عقل ما قرار می‏گیرد و عقل بر همه‏ قوای ما حاکم می‏شود.البته منظور از عبادت در اینجا عبادت با همه شرایط آن است،به‏گونه‏ای‏ که غیب انسان(که عقل اوست)شهادت او را(که‏ شهوت اوست)به خدمت بگیرد.شهوات انسان، قوای عملی حیوانی‏اند که کارشان جذب منافع‏ است و غرض از وضع قوانین و عبادات،سیر انسان‏ به سوی ملکوت و همراهی با عوالم برین و قطع‏ علایق از دنیا و شوق به ابدیت و عالم عقل و غیب‏ است.نتیجه این اعمال و آثار،عدل است و عدل‏ یعنی به خدمت درآوردن شهوات و کنترل آنها تحت تدبیر عقل.نقطه مقابل این آثار نیز ظلم و جور است؛یعنی به‏کار گرفتن عقل تحت سیطره‏ شهوات و خدمت عقل به شهوات و در این حالت‏ است که ظلم محقق می‏شود؛زیرا ظلم یعنی‏ قرار نگرفتن هرچیز در موضع مناسب خودش. در اثر ظلم و جور است که آخرت انسان،فدای‏ دنیای او می‏شود و عقل در خدمت شهوت قرار گرفته و ستم و شقاوت شکل می‏گیرد و رجوع‏ چنین انسانی به عالم دیگر با وخامت و تنزل‏ همراه است.

بنابراین با قرار گرفتن شهوت در کنترل عقل، سعادت شکل می‏گیرد؛زیرا سعادت یعنی‏ طلب آخرت و آن به خدمت آخرت درآوردن‏ دنیاست که حب دنیا سرچشمه تمام خطاهاست‏ (حب الدنیا رأس کل خطیئه).و با قربانی‏کردن‏ دنیا و قطع علایق از دنیا،انسان مستعد عالم‏ قدس شده و جنبه علوی نفس در او تقویت‏ می‏شود.پس اصل تشریع و مصلحت عبادت، رساندن انسان به سعادت کامل است که سعادت‏ کامل در گروه انجام‏دادن عبادات است«با تمام‏ شرایط و معارف آن»و نیز ترک تمام آنچه در شریعت منع شده است.بنابراین آنچه مأمور به‏ انجام‏دادن آنها هستیم،برای رسیدن به آخرت و جلب کمالات اخروی است و آنچه مأمور به ترک‏ آن هستیم،برای قطع علایق دنیوی و بریدن از شهوات حیوانی است که مانع رسیدن به ملکوت‏ و ماندن در عالم طبیعت است.

رازهای حج‏ تمام مباحث پیشین،بیان فایده عبادات به‏ گونه کلی بود که در تمام اعمال عبادی و تکالیف‏ الهی جاری و ساری است.اما هریک از اعمال‏ عبادی و تکالیف الهی-علاوه بر سر عام و فایده‏ کلی-ذارای رمز و فایده خاص به خود نیز هست‏ که از میان این اعمال،به حکمت و سر حج‏ می‏پردازیم.

صدرا در ابتدا به مقدمه‏ای اشاره می‏کند و از آن‏ نتیجه‏ای کلی می‏گیرد و آنگاه از این نتیجه کلی، به عنوان مقدمه‏ای برای بیان اسرار حج استفاده‏ می‏کند.مقدمه صدرا را می‏توان چنین مرتب کرد که‏ هر علتی-به ترتیبی که در مباحث نخستین‏ فلسفه اولی در حکمت متعالیه به تفصیل‏ بیان شده است-با معلول خود مناسبتی دارد و به تعبیر دیگر هر مفیض با مستفیض خود مناسبت دارد.این مناسبت باعث افاضه مفیض‏ (فیض‏بخشی حضرت باری تعالی)و استفاضه‏ مستفیض(بهره‏گیری موجودات)می‏شود.اگر این مناسبت نبود،فیض نمی‏رسید و مستفیض‏ هم بهره نمی‏برد.هرقدر این مناسبت بیشتر باشد،افاضه و استفاضه نیز بیشتر است؛پس باید میان علت و معلول رابطه و مناسبتی باشد.نیز هر حقیقتی که در این عالم است،مثالی در عالم‏ دیگر دارد؛مثلا حقیقتی که در عالم عقل من‏ است،مثالی در عالم ماده و عالم جسم دارد.

مقدمه دیگر اینکه کسانی هستند که توانایی‏ مشاهده حقایق و علل را به‏طور کامل ندارند؛پس‏ خوب است خود را مشاهده تمثال‏ها و معلول‏ها مشغول کنند.اینان چون نمی‏توانند علت را مشاهده کنند،باید به تماشای معلول بنشینند. آنکه به حقیقت دسترسی نیافت و مثال و معلول را نیز مشاهده نکرد،کلا محروم می‏شود،پس برای‏ اینکه از حق و مشاهده آن به‏طور کامل محروم‏ نباشد،باید به عالم مثال و معلول توجه کند.

عالم مثال‏2و عالم ماده،معلول عالم عقل و عالم بالا هستند(عالم ملکوت)و اگر کسی هنوز عقلش بالفعل نشده است و قدرت مشاهده‏ ملکوت را ندارد و به حد کمال عقل نرسیده، چنان‏که بتواند عالم حقایق و عالم ملکوت و عقل را مشاهده کند،باید برای محروم نشدن‏ از حقایق،به معلول‏ها و جلوه‏های عالم بالا که‏ همان عالم مثال و ماده است،توجه کند و به‏ آنها به عنوان حکایت‏گر عالم بالا التفات کند.در این حالت،او می‏تواند از مشاهده این معلول‏ها، به عنوان مخلوقات خداوند و معلول‏های عالم‏ ملکوت،محروم نماند و رفته رفته شایستگی‏ رویت عالم ملکوت را نیز بیابد؛چون اگر همین‏ مرحله نازل از حقایق را نیز ادراک و مشاهده‏ نکند و به عالم ملک و ماده بی‏توجه باشد،برای‏ همیشه محروم خواهد ماند.

پس ما دارای علت و معلول و مفیض و مستفیضی هستیم و میان اینان نیز ارتباط وجود دارد.اگر کسی به علت و مفیض دست‏ نیافت،خوب است معلول و مستفیض آن را با چشم خیال و ظاهر مشاهده کند تا پس از این با بصیرت،به علت و مفیض بنگرد.

ثمره این مقدمه این است که هر جا روح رفت، بدن و قوای بدنی هم باید آن را مشایعت کند. اگر روح به سمت حقیقت برود،بدن هم باید او را مشایعت کند و به سمت مثال برود و اگر روح‏ به سمت علت و مفیض برود،بدن و قوای بدنی‏ نیز او را مشایعت می‏کنند و به سوی مستفیض‏ می‏روند.بنابراین،2 بعد وجودی انسان باهم سیر می‏کنند؛بعد عقلی او عالم ملکوت را مشاهده‏ می‏کند و بدن او نیز موجودات جهانی را به عنوان‏ مخلوقات الهی.این هر دو بعد توجه می‏کنند تا زودتر به خداوند برسند.پس روح ما به سمت عالم‏ ملکوت و جسم ما به طرف عالم ملکوت می‏رود. صدرا المتألهین می‏گوید:«مگر نمی‏بینی زمانی‏ که روح تو به عالم ملکوت روی آورد،بدنت به لرزه‏ می‏افتد؟این نشان می‏دهد که بین روح و بدن‏ تو و بین حقیقت تو که که روح تو باشد و بدن تو که‏ مثال تو باشد،رابطه وجود دارد».

این خلاصه مقدمه با ثمرات آن بود که مقدمه‏ بحث«اسرار حج»قرار می‏گیرد.

صدرا در ادامه می‏گوید:«به یمن این رابطه بین‏ روح و بدن و این رابطه بین علت و معلول و جهان‏ ملکوت و ملک،گاه ما کاری را که مربوط به عالم‏ مثال است،انجام دهیم به امید آنکه اثر آن- که مربوط به حقیقت است-اتفاق بیفتد».

در حج،از منزل مسکونی و خاکی خود بیرون‏ می‏آییم و به کعبه جسمانی که در سرزمین مکه‏ وجود دارد،توجه می‏کنیم می‏رویم تا واصل‏ بشویم؛یعنی سیر به سوی کعبه جسمانی که در عالم ماده است را شروع می‏کنیم به این امید که‏ از منزل نفس خود بیرون بیاییم و به کعبه مقصود و«وجهه کبری»که اللّه تعالی است،واصل و نایل‏ شویم.به این ترتیب،سیر در عالم جسمانی را آیت و مثال قرار می‏دهیم به امید اینکه به سیر در عالم روحانی برسیم و این یعنی اینکه از منزل مسکونی بیرون بیا و رنج‏ها و دشواری‏ها را تحمل کن تا به کعبه مقصود برسی؛باید از خانه‏ هوا و هوس بیرون بیایی و در این بیرون‏آمدن، سختی‏ها را تحمل کنی،تا به کعبه روحانی-که‏ اللّه تعالی است-برسی.

پس اگر کسی نتوانست به حقیقت تام برسد، خوب است مثال آن را رها نکند مبادا که کلا محروم شود.سالک باید مثال و نمونه آن حقیقت‏ بالایی را امتثال کند تا ان شاء اللّه به آن حقیقت‏ اصیل نایل شود.

بنابراین انسان باید با روح خود به حضرت‏ قدس توجه کند و با بدن خود،روح را مشایعت‏ کند،به این‏گونه که بدن باید به دنبال نمونه ها و مثال‏های عالم ملک برود.3

بیرون‏آمدن از خانه سکونت زمینی به سوی‏ کعبه مقصود خداوند،زمینه‏ای است برای سیر در عالم معنا.روح،سیر به سوی عرش الهی‏ دارد و بدن سیر به سوی مثال زمینی.بدن با احرام‏بستن و محروم کردن خود از شهوات‏ حیوانی،روح را آماده می‏کند تا از«بیت نفس» به سوی کعبه مقصود و«بیت اللّه»حرکت کند، آن هم با نیتی خالص و با تجرد تام و خالی‏کردن‏ بدن از لذت‏ها و آلودگی‏ها و سالک در این مسیر با طواف گرد کعبه مقصود و عبادت بر آستان حق، شبیه اشخاص عالیه و عقول کریمه تحت عرش‏ الهی می‏شود.تمام موجودات در حال عبادت‏ خداوندند.سالک طریق حج با حرکت‏هایی از سر عشق و به صورت دورانی،یادآور حرکت دوری و شوقی‏ای است که مثال و نمونه حرکت افلاک‏ و عقول و فرشته‏های مقرب است؛چون تمام‏ آنها با عشق و شوق و حرکت دوری به سمت‏ او در حرکت هستند.آغاز سیر آنها از مبدا کل‏ -خداوند تعالی-بوده و نهایت این سیر نیز به‏ سمت اوست.«ولکل وجهه هو مولیها»4؛یعنی‏ برای اهل هر ملت،قبله‏ای است که خداوند آن را قبله آنان قرار داده است.همه موجودات را سویی‏ است که همه به آن سو رو آورده‏اند.به عبارت‏ دیگر،همه موجوداتی را خدایی است که به جانب‏ آن خداوند روی می‏آورند و این خداوند است که‏ در این موجودات عالیه،شوق را به وجود آورده‏ است که باعث می‏شود طواف کنند.

ملاصدرا در پایان از این افلاک و عرش الهی‏ نیز تمجید می‏کند و می‏فرماید:«خداوند خیر دهد گروهی را که به سودای تقرب الی اللّه به‏ گرد کعبه در طواف‏اند!».این عبارت صدرا هم‏ شامل موجودات عالیه است که گرد کعبه مقصود و عرش الهی در حال طواف هستند و هم شامل‏ طواف کنندگانی که روی زمین،گرد کعبه در مسجد الحرام در حال طواف‏اند

پانوشت‏ها

(1)-الشواهد الربوبیه،صدر الدین محمد شیرازی،مشهد پنجم،شاهدنافی،اشراق پنجم،ص 428.

(2)-عالم مثال در اینجا فقط به معنای عالم ماده و عالم‏ طبیعت است و با مثل و عالم واسطه بین عالم طبیعت و عالم‏ عقل،تفاوت دارد.

(3)-در روایات،کعبه را محاذی و تحت عرش الهی و نمونه‏ و مثال«بیت المعمور»در عالم بالا دانسته‏اند و فرشتگان در حال طواف و زیارت،گرد آن در طواف‏اند.

(4)-بقره/148.

سفر از«خود»

حج در نگاه امام خمینی(ره)

«لبیک‏های مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به‏ دعوت اللّه تعالی به«اسم جامع»جواب می‏دهند.مسئله،مسئله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب.گویی گوینده از خود در محضر بی‏خود شده و جواب‏ دعوت را تکرار می‏کند و دنباله آن سلب شریک به معنای مطلق آن می‏نماید که‏ اهل اللّه می‏دانند نه شریک در الوهیت فقط؛گرچه سلب شریک در آن نیز شامل‏ همه مراتب تا فنای عالم در نظر اهل معرفت است و حاوی جمیع فقرات احتیاطی و استحبابی است؛مثل«...الحمد لک و النعمه لک...»و حمد را اختصاص می‏دهد به‏ ذات مقدس؛همچنین نعمت را و نفی شریک می‏کند و این نزد اهل معرفت،غایت‏ توحید است و به این معناست که هر حمدی و هر نعمتی که در جهان هستی تحقق‏ یابد،حمد خدا و نعمت خداست؛بدون شریک و در هر موقف و مشعری و وقوف و حرکتی و سکون و علمی،این مطلب و مقصد اعلی جاری است و خلاف آن شریک‏ به معنای اعم است که همه ما کوردلان به آن مبتلا هستیم».

\*\*\* «مراتب معنوی حج که سرمایه حیات جاودانه است و انسان را به افق توحید و تنزیه‏ نزدیک می‏نماید،حاصل نخواهد شد مگر آنکه دستورات عبادی حج به‏طور صحیح و شایسته و موبه‏مو عمل شود.بعد سیاسی و اجتماعی آن حاصل نمی‏گردد مگر آنکه بعد معنوی و الهی آن جامه عمل کوشد و لبیک‏های شما جواب دعوت حق تعالی باشد و خود را محرم برای وصول به آستانه محضر حق تعالی نمایید و-لبیک‏گویان-برای حق،فنی‏ شریک به همه مراتب کنید و از«خود»که منشأ بزرگ شرک است به سوی او-جل‏ و علی-هجرت نمایید.امید است برای جویندگان،آن موتی که دنبال هجرت است، حاصل آید و اجری را که علی اللّه است دریافت نمایند.اگر جهات معنوی به فراموشی‏ سپرده شود گمان نکنید که بتوان از چنگال شیطان نفس رهایی یافت.و تا در بند خویشتن خویش و هواهای نفسانی خود باشید نمی‏توانید جهاد فی سبیل اللّه و دفاع از حریم اللّه نمایید».

صحیفه نور،ج‏19،ص‏42 و 44